

تفاوت ره از سعدی تا سیف فرغانی

دکتر سعید حمیدیان*

چکیده

مقاله حاضر براساس اشتراکات موجود میان سعدی شیرازی و سیف فرغانی به سنجش آنها با یکدیگر پرداخته است. همزمانی سعدی و سیف فرغانی و مراودات ادبی آنها با یکدیگر زمینه را برای این سنجش فراهم ساخته است. بر این اساس مصادیق شکل و محتوا در اشعار سیف و سعدی بر پایه مباحثی در عشق و صور خیال به بحث کشیده شده است و با تکیه بر مضامین مشترک، چگونگی بیان و برخی مسایل لفظی در شعر این دو شاعر مقایسه شده است و در پایان نیز مباحثی در بررسی قافیه و ردیف در شعر سعدی و سیف فرغانی طرح و موشکافی شده است.

واژه‌های کلیدی

فرم، محتوا، قافیه، ردیف، صور خیال، ادبیات تطبیقی.

* استاد دانشگاه علامه طباطبائی.

مقدمه

سیف فرغانی (متوفی میان ۷۰۵ و ۷۴۹ هـ) معاصر سعدی و شاید چندسالی جوان‌تر از او بوده و در هر حال شاعری درخور توجه، اهل اخلاق و عرفان و پرهیزنده از مدح و ثنای ارباب زر و زور. مدایح او معمولاً خطاب به اهل فضل و کرم (از جمله سعدی) است و حاکی از ارادت، نه طلب نان و نام و دارای تندترین و گزنده‌ترین لحن در طعن و تعنت ملوک و زعمای ستمگر. وجود برخی نقاط مشترک میان او و سعدی زمینه را برای سنجش این دو شاعر بزرگ فراهم می‌سازد چراکه سعدی و سیف هم‌زمان با یکدیگر می‌زیسته‌اند اما سیف فرغانی هیچ‌گاه به شهرت و اعتبار سعدی دست نیافت. البته در این مقال، قصد جسارت و کوچک‌شماری نسبت به ساحت سیف فرغانی در میان نیست، اما این نیز پیداست که سعدی هم بیهوده و به هرزه، سعدی نشده است و من خواهم کوشید گوشه‌ای از دلایل توفیق سعدی را نسبت به سیف بیان کنم و باز نمایم که به‌راستی وقتی سعدی می‌گوید «من سعدی آخرالزمانم» این تنها یک خودستایی از نوع معروف و مألوف نیست.



چنان که ذکر شد وجود برخی اشتراکات میان این دو شاعر، سنجش آنها را با هم‌دیگر موجه‌تر و آسان‌تر می‌سازد. از جمله هر دو هم‌زمان، دوست و با یک‌دیگر دارای مراودات فراوان به‌ویژه در زمینه شعر بوده‌اند. هیچ شاعری را نمی‌شناسم که به اندازه سیف نام سعدی را برده و با ذکر نام از او اقتباس و تضمین کرده باشد. هر دو تغذیه‌کننده از آبخورها و خاستگاه‌های واحد فرهنگی و هنجارهای عصر خودند. هر دو در شعر تعلق خاطر خاصی به اخلاق و معرفت عارفانه دارند، مثلاً هر دو دارای قصاید فراوان حکمی، اخلاقی و عرفانی‌اند. هر دو در کنار انواع و قوالب مختلف شعر، غزل‌سرا نیز هستند. هر دو در غزل از راه عشق مجازی و معشوق کاملاً ملموس و انسانی (البته از پاک‌ترین و لطیف‌ترین گونه آن) دری به عالم عرفان می‌گشایند. هم‌چنین هر دو خطاب به معشوق فراوان با لحن خادم به مخدوم، مملوک به مالک و با خاکساری و خاک‌شماری خویش و اظهار عجز و انکسار سخن می‌گویند.

به این نمونه‌ها از خطاب سعدی‌وار سیف به معشوق بنگرید و نیز به پاره‌ای خصوصیات این معشوق مجازی و انسانی تا شباهت‌ها روشن‌تر شود:

بسه زیورها نکورویان بیارایند گر خود را
تو بی‌زیور چنان خوبی که عالم را بیارایی
چه باشد حال مسکینی که او را با عنای تو
نه استحقاق وصل توست و نی از تو شکیبایی
من مسکین بدین حضرت به صد اندیشه می‌آیم
ز بیم آن که گویندم که حضرت را نمی‌شایی^(۱)

رفتی و نام تو ز زبانم نمی‌رود و اندیشه تو از دل و جانم نمی‌رود
گرچه حدیث وصل تو کاری نه حد ماست الا بدین حدیث زبانم نمی‌رود
تو شاهده‌ی، نه غایب، ازیرا خیال تو از پیش خاطر نگرانم نمی‌رود^(۲)

زان بر درت همیشه از دیده آب ریزم تا خون دل بشویم از خاک آستانت
جانم تویی و بی‌تو بنده تنی است بی‌جان و این نیز اگر بخواهی کردم فدای جانت^(۳)

گویی سعدی حرف می‌زند. هم‌چنین در وصف معشوق اگر سعدی می‌گوید:

اگر برهنه نباشی که شخص بتمایی گمان برند که پیراهنت گل‌آگند است

پیداست با گفتن این که در میان جامه معشوق گل است، تا چه حد او را ملموس و در عین حال لطیف جلوه می‌دهد و سیف هم بارها چنین تعبیری را عنوان نموده است:

۱- سیف‌الدین محمد فرغانی. دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی. به اهتمام ذبیح‌الله صفا. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۲-۲۳.
۲- همان، ج ۲، ص ۶۸.
۳- همان، ج ۲، ص ۷۰.

ای از تن تو شده پر از گل پیراهن تو که در بر توست^(۱)

زان تنی کز سمن و یاسمنش عار آید دم به دم پیره‌نی پر ز گل و نسرين کن^(۲)

سیف و محتوا

هر قدر سعدی در عشق بی‌باک و محو و مستهلک در معشوق است، سیف محافظه‌کار و گاهی به رغم ادعایش عافیت‌گراست. سعدی جان شیرین را در معشوق می‌ریزد زیرا بخل و دوستی را با هم ناسازگار می‌داند:

بیا تا جان شیرین در تو ریزم
لیک سیف تقریباً عشق قلاشانه و قلندوار ندارد و زیاد نباید به پاره‌ای دعوی‌ها در این باب فریفته شد، چنان‌که خواهم گفت. به هر حال روح بی‌باکی و مضامین مبتنی بر استهلاک نفس در معشوق و نمادهایی که دلالت بر دل‌سپاری شاعر به عشق و فراروی از خویش می‌کند، هم چون ساقی، مغ‌بچه، باده‌مغان، تن به باده نشستن، رنگ گلگون باده بر خرقه، و سجاده به می‌رنگین کردن که از سنایی به بعد آن همه آفاق غزل پارسی را زیر نفوذ خود گرفته است، در شعر سیف تقریباً جایی ندارد. بسی جالب توجه است که سیف در موارد فراوان از بذل مال و زر در راه معشوق طوری حرف می‌زند که گویی فداکاری و از خودگذشتگی بزرگی است!

گر سیم و زرت باشد، خاک در جانان خر وانگه درمی از وی مفروش به دیناری^(۳)

بر سر خاک در دوست آگر زر یابیم بر نگیریم و چو خاکش بگذاریم به جای^(۴)

۱- همان، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴- همان، ج ۳، ص ۱۰۰.

آیا در برابر آن جان‌بازی‌ها و با لب خندان زیر تیغ رفتن‌های دیگران، اینها چیز مهمی است؟ سعدی راست گفته‌که:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

زیرا سیف هر وقت دهان به این مضامین باز می‌کند، آبرویی را که امثال سنایی، مولانا، سعدی و دو قرن بعد حافظ برای عشق کسب کرده‌اند و گفته‌اند:

«حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است»

بر یاد می‌دهد. آری، عشق در شعر عارفانه پارسی یکسره غیر از عشق‌های مضحک قرن چهارم و پنجمی و به اصطلاح عشق‌های زرطلب و عشرت‌مدار است. شاید سیف نمی‌داند که با بهره‌جویی از این‌گونه سخنان در حقیقت دید و برداشت خود را از عشق «لو» می‌دهد:

ترک سیم و زر کنم تا مشغول باشم به تو

تحفه جان و سر کنم گر عشق نشمارد حقیر^(۱)

که ظاهراً لخت دوم می‌خواهد سخن سخیف لخت اول را فرو پوشد.

ماگدای در جانان نه برای نانیم دل بداریم و به جان در طلب جانانیم^(۲)

در راه عشق، مرد چو مالی ز دست داد خاکی که زیر پاش بود کار زر کند^(۳)

اصلاً ساحت عظمای عشق چه جای چنین سخنانی است؟

روح محافظه‌کار سیف در امر عشق چنین بر و ذاتی دارد:

پاس امر تو چو روزه است، بیایدشان داشت

کار عشقت چو نماز است چرا نگرارند^(۴)

حال این کجا و مثلاً مضامینی از حافظ در همین باره کجا:

۱- همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۲۱۷.

۴- همان، ج ۳، ص ۱۹۶.

نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم

در کعبه کوی تو هر آن کس که درآید از قبله ابروی تو در عین نماز است

باز بنگرید به سیف و سنجش جمال معشوق با دیگران:

با خود چو روی خوب تو رو نیست در جهان

یا هست و ز اشتغال به تو من ندیده‌ام^(۱)

که همین قدر که می‌گوید: «یا هست و...» روح محافظه‌کار خود را در برابر سعدی نشان می‌دهد که می‌گوید:

من از دست تو در عالم نهم روی ولیکن چون تو در عالم نباشد

یعنی حکم سعدی مطلق است و آن سیف مشمول نسبت یا تردید، سنایی حتی جمال یار را صدچند حور بهشتی می‌داند:

گر من از حورای جنت یاد نارم شایدم

کانچه حورالعین جنت داشت، صدچندان تورااست^(۲)

سیف مضامین فراوانی دارد در حول و حوش این که اگر زر نداشته باشی، وصال میسر نیست. خوب، یک چنین عشق‌های به اصطلاح «پولکی» اساساً چه فرقی با عشق به معشوقان و معشوقگان عصر قصیده‌سرایی دارد؟

عذر قدمت به سر توان خواست بوسی ز لب‌ت به زر توان خواست^(۳)

۱- همان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- ابوالمجد سنایی غزنوی. دیوان سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۱، ص ۸۱۳.

۳- همان، ج ۳، ص ۶۱.

در کوی عشق هرکه چون من سیم و زر نداشت

هرگز درخت عشرت او برگ و بر نداشت^(۱)

لبان تو نهد جز به زر خشک دهان دهان تو نکند جز به لعل تر خنده^(۲)

گفتنی است که سعدی هم نظیر این مضامین را دارد ولی بسیار کم. یکی از مضامین ناخوش یا به هر حال نه چندان مستحسن که سابقه و لاحق‌های طولانی در شعر پارسی دارد، تشبیه خود به «سگ» در برابر معشوق یا ممدوح است که در اصطلاح «سگیه» خوانده می‌شود. این مضمون در سده ششم در شعر شاعرانی چون انوری، نظامی، خاقانی و غیره شیوع می‌یابد و گفته‌اند حاکی از پیدایی روحیه تذلل و خوارخویشتی از این ایام به بعد است. اشعار سیف در سده هفتم نمونه‌ای از کاربرد فراوان این مضمون است. بعدها در سده نهم اوج بی‌سابقه آن را می‌بینیم و نیز در سده یازدهم حتی شاعرک بی‌مقداری به نام یا تخلص «سگ لوند» (از شاعرکان دور و بر شاه‌عباس) در اشعارش «لُزوم لفظ سگ آورده» یعنی در تمام ابیات حقیر و بی‌مایه‌اش خود را به سگ مانند کرده است. سعدی ظاهراً زیاد آن را خوش نمی‌داشته و در سراسر غزل‌هایش تنها دو سه مورد مشمول این مضمون می‌شود (پیدا است ابیاتی از آن دست که شاعر خود را سگ اصحاب کهف می‌خواند، یا رقیب را به سگ تشبیه می‌کند داخل در این مضمون نیست)، اما سیف ده‌ها بیت «سگیه» دارد و گاه بیش از یک بار در یک غزل. همین امر یکی از عواملی است که محتوای شعر سیف را تا حدودی ناخوش می‌کند. مثل:

ما به جای سگ در این در خفته‌ایم قسم ما زان، استخوان آید همی^(۳)

۱- همان، ج ۳، ص ۶۶

۲- همان، ج ۳، ص ۹۷.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۸۷.

از کوی او به در نروم گرچه بنده را

چون سگ به سنگ دور کند ز آستان خویش^(۱)

و دو بار در یک غزل:

در کوی تو با سگان نکویی

عاشق بکند به هرچه دارد

با کلب به استخوان نکویی^(۲)

می‌کن که همی کنند مردم

مروری کوتاه بر دیوان او کثرت این سگ‌نفسی‌ها را آشکار خواهد کرد. گفتنی است سیف

حتی خود را به «کرم» تشبیه می‌کند، یعنی بدتر از سگ!:

گر بنالم از غمت عییم مکن کایوب را دم به دم می‌آورد ایدای کرمان در سخن^(۳)

و لابد در برابر «سگینه» به چیزی هم چون «کرمیه» باید قایل شد! (در جای خود به ردیف‌های

متکلف او خواهیم پرداخت ولی عجالتاً می‌گوییم: وقتی شاعر ردیف مقیدکننده‌ای چون «در

سخن» را به کار می‌گیرد باید هم کارش به این جور جاها بکشد).

سیف و شکل

پرداختن به امور شکلی شعر سیف به‌طور مفصل بیرون از گنجایی وقت و مقال است و

آنچه می‌گوییم تنها شامل برخی مسایل شکلی است.

سیف در ساختن صور خیال هم بسیار در پی تکلف است، اگرچه در این زمینه نیز خالی از

خلاقیت نیست، اما چه بسا اصرار او در پیدا کردن تصاویر تازه او را به آوردن تصاویری

غریب، غیرمعمول و در بسیاری موارد نادلپسند وادار می‌کند، چیزی که سعدی از آن سخت

پرهیز دارد و شفافیت و مهم‌تر از آن نقش و کارکرد مؤثر تصویر در بیان محتوا همیشه مد نظر

اوست. به این نمونه‌ها که مژشت نمونه خزوار است، در غزل سیف بنگریم و ببینیم این صور

خیال‌گاه تا چه حد بارد و زنده است:

۱- همان، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

ز عشق خاتمی گر هست جان چون سلیمان را

نگین مهر غیر تو به خود نگرفت قیر دل^(۱)

سعدی چندجا «مگس» را استعاره از عاشق می آورد، مثلاً:

گر برانی نرود، ور برود باز آید ناگزیر است مگس دکه حلوایی را^(۲)

اکنون بسنجید با بیت سیف تا تفاوت از زمین تا آسمان را دریابید:

خانه‌ای چون حرم و بردر و بامش عشاق

چون مگس جمع شده کان شکرستان این جاست^(۳)

هم‌چو کاغذپاره در سوراخ دیوارم منه

چون به دست لطف خود از ره مرا برداشتی^(۴)

ای به صابون ستایش خویشتن را کرده پاک

این همه ناپاکی تو هست از صابون خویش^(۵)

کسی که در ره عشق آمد او دو عالم را

چو میخ کفش به رفتن یکان یکان انداخت^(۶)

گاو گردون گه کشد از بهر اسب دولت

گر شوی یک روز شهمات از رخ نیکوی دوست

۱- همان، ج ۲، ص ۱۱.

۲- مصلح‌الدین سعدی شیرازی. کلیات سعدی. به اهتمام محمدعلی فروغی. ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی. ج ۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۴۱۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۸۴.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۳۹.

۶- همان، ج ۲، ص ۲۱۷.

نفست روانداشت که آید به کوی ما

گاوت کشش نکرد چو گردون نیامدی^(۱)

و جالب این‌که ده‌ها بیت با همین مضمون «گاو و گردون» و «گاوگردون» دارد، با ایهام میان گاو گردون (ثور) و گاوگردونه‌کش. خوب، آیا به حاصلش می‌ارزد؟ به همین سان ابیاتی فراوان با تصویر «سوار خر شدن» که پیداست در غزل چه وجهی دارد، مثال:

عاشق ار با خلق باشد، ماند از معشوق دور

لشکری بر خر نشیند، بازماند از سپاه^(۲)

گر ز دست تو خورد گوشت بیابد چون شیر گر به آن پنجه که نان را ز سگان بستاند^(۳)

آتشم تیز مکن ورنه دهانم بگشا چند چون دیگ کنم ناله سرپوشیده^(۴)

ترک خیال تو چو به رفتن کند شتاب گلگون الاغ اشک ستاند ز یام چشم!^(۵)

بر بسته گلو چو میخ خیمه پوشیده نمد چو چوب خرگاه^(۶)

و ده‌ها و بلکه صدها تصویر از همین دست. دلیل این‌گونه تصاویر نادلپذیر ظاهراً چیزی نیست جز فریفته شدن شاعر به صرف نوجویی یا خرسند شدن به برخی زرق و برق‌های تصویر و به‌طور کلی غفلت از اصل اساسی نقش و کارکرد تصویر در پیوند با بیان محتوا. در

۱- همان، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

۵- همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۶- همان، ج ۲، ص ۲۰۱.

برابر او سعدی، همواره به این اصل توجه دارد؛ وقتی می‌گوید:

در روی تو سرّ صنعِ بی‌چون چون آب در آبگینه پیداست

آیا گویاتر و شفاف‌تر از این تصویری برای بیان چنین موضوعی می‌توان سراغ جست؟
آی. ا. ریچاردز - منتقد مشهور انگلیسی - در ضمن نظریات بدیع خود در مورد تصویر و
تصویرگری، ارزش واقعی تصاویر را در زنده کردن ادراکات شاعر برای مخاطب می‌داند و
هشدار می‌دهد که به زرق و برق ظاهری تصاویر فریفته نشویم.^(۱) حال بنا بر همین نظریه، به
این تصویرهای کاملاً ساده و سنتی از فردوسی و در عین حال به تأثیر فراوانی که از
لحاظ تجسم و بازنمایی ادراکات شاعر (و به‌طور کلی جنبه محتوایی شعر) دارند، دقت کنیم.
از زبان کنیزان رودابه در ستایش او:

ستوده ز هندوستان تا به چین میان بتان در چو روشن نگین^(۲)

که پیداست همین «نگین روشن» در میان حلقه زیبارویان تا چه حد گویا و ارزشمند است
بی‌آنکه زرق و برقی داشته باشد؛ یا این سخن سام به زال، پس از مذاکره با سیندخت در مورد
وصلت رودابه و زال:

نخست آن‌که با ماه کابلستان شود جفت خورشید زابلستان^(۳)

ملاحظه می‌فرمایید که تقارن «ماه کابلستان» (رودابه) با «خورشید زابلستان» (زال) به‌ویژه
باتوجه به سپیدی و درخشش پوست و مو) و قران این دو کره منیر و مستنیر چه مفاهیم و
ادراکاتی را که در ذهن مخاطب زنده نمی‌کند. آیا تصویری شفاف‌تر و ساده‌تر از این دو بیت (و
نیز بیت پیش‌گفته از سعدی) یافت می‌شود؟

۱ - بنگرید به: اصول نقد ادبی - ترجمه سعید حمیدیان - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۹۷-۱۱۲.

۲ - ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱، چاپ پنجم - تهران: قطری، ۱۳۷۸، ص ۱۶۱ ب ۳۸۸.

۳ - همان، ص ۲۳۰، ب ۱۴۰۴.

در باب چگونگی بیان نیز هیچ چیز گویاتر از سنجش میان دو شاعر در مورد مضامین مشترک نیست.

سعدی:

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامن از دست

سیف:

همچو تو دوست مرا دست به دشواری داد

چون به دست آمدی آسان نتوان داد ز دست^(۱)

سعدی:

نماز شام قیامت به هوش باز آید کسی که خورده بود می ز بامداد الست

سیف:

مست عشق تو به روز حشر گردد هوشیار

هرکه شب می خورده باشد، بامداد آید به هوش^(۲)

سعدی:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

سیف:

در دلم از عشق تو صد درد و می گویی مثال

می نهی بر آتشم چون دیگ و می گویی مجوش

که داوری را در این باره به خوانندگان وامی گذارم.

برخی مسایل لفظی نیز به سهم خود می تواند تفاوت هایی را در سخن پدید آورد. البته

کاربردهای گویشی به خودی خود عیب نیست؛ لیکن گاهی در هنجار سخن تفاوت هایی پدید

می آورد.

۱- همان، ج ۲، ص ۸۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۹۱.

۱- از فعل «خواستن» صورت‌های خوهم، خوهمی، خواهد، خوهمیم ... در شعر سیف بسیار زیاد و حتی بر وجه رایج خواهم، خواهی ... اکثریت دارد.

۲- افزونی همزه الف در اول کلمات بی‌شمار: اشکفتن، آفراز، استاره، اشکار، اسپیدار، اشکستن، استون، اشکوفه و ...

۳- سکون واج «ک» در موارد فراوان، خواه تأثیر‌گوش باشد و خواه ضرورت وزن، نکتم، نکئی، نکند و ...

آخرین سخن درباره قافیه و ردیف در اشعار سیف، باز در سنجش با سعدی است.

سعدی:

۱- در اشعار غیر مردّف خود کمتر قوافی دشخوار به کار می‌گیرد و از قافیه‌هایی که آهنگ خوشی ندارد، بهره نمی‌گیرد.

۲- در اشعار مردّف او ردیف‌ها عموماً کوتاه، جمع و جور و از نوعی است که به هیچ روی محدودیت و باری بر دوش شعر و گوینده تحمیل نمی‌کند. سعدی ابداً گرد ردیف‌های دراز و دشوار، خواه اسمی و خواه فعلی نمی‌گردد. تنها ردیف‌های طولانی او در غزل دو مورد است. «ما نیز هم بد نیستیم» (ص ۵۷۲) و «از من چرا رنجیده‌ای» (ص ۶۸۹) که تازه به پای برخی ردیف‌های دراز دیگران نمی‌رسد.

۳- سعدی در انتخاب ردیف همواره به علت و جودِ ردیف (این حاصل ذوق و قریحه شگرف موسیقایی قوم ایرانی) توجه دارد، یعنی به این‌که ردیف باید هم به شعر وحدت و یکپارچگی بیشتری ببخشد و هم بر موسیقی و گوش‌نوازی آن بیفزاید. او راز ردیف و نقش ظریف و مهم آن را در شعر به‌خوبی دریافته است.

ردیف‌های سعدی معمولاً تشکیل می‌شود از حرف «را» ضمایر منفصل و متصل مثل من، تو، م، ت، ش و غیره. اسم‌هایی چون دوست، یار و فعل‌هایی کوتاه از قبیل است، هست، باشد، نمی‌باشد، نیست، گشت و می‌گشت، می‌رفت، افتاد، اوفتد، شود، نمی‌شود، دارد، می‌برد، آورد، گیرد و نمی‌گیرد، زد، نرسد، رسد، رسید، برآمد، ماند، کند، بؤد، بُود، آید، شدم، دارم، ندارم، کشم، مکن، آیی و نیایی، کردی، دیدمی، می‌کنی و امثال اینها.

جالب توجه این‌که سعدی حتی کمتر در ردیف غزلش فعل مرکب می‌آورد و نهایتاً به فعل‌های پیشوندی مثل برخیزی، برآمد، در نمی‌گنجد و غیره بسنده می‌کند. حال به این نکات در مورد قافیه و ردیف سیف توجه کنیم:

۱- الف اطلاق در آخر بیت را که سعدی ندارد، در دو غزل با ردیف «به سر کشدا» آورده است:

بیاور آن چه دل ما به یکدیگر کشدا به سرکش آن‌چه دلم بار او به سر کشدا^(۱)

کسی که بار غم عشق آن پسر کشدا زمانه غاشیه دولتش به سر کشدا^(۲)

۲- در برابر سعدی که دال و ذال معجم را با هم قافیه نمی‌کند، سیف بارها این دو را خلط کرده، مثلاً مدد، حدّ، لحد را با نمذ، لگذ، دمذ (ج ۲، ص ۱۳)، مدید، اِسئید (ممالِ اِسناد) را با امیذ، جمشیذ، خورشیذ، سپیذ (ج ۲، ص ۱۹۹) قافیه کرده است (نیز ن. ک. به: ج ۲، غزل ۲۷۱ و موارد متعدد دیگر). در این مورد و دیگر موارد آتی، سیف آسان‌گیری و قصورهای فراوان دارد.

۳- سیف تکرار قافیه بسیار دارد (در شعر سعدی نادر است).

۴- ایطای جلی (شایگان) را قدما از چهار عیب مهم قافیه می‌دانستند و در صورت ارتکاب از آن عذرخواهی می‌کردند. رشید و طواط افتخار می‌کنند که در شعرش شایگان وجود ندارد. در شعر من نیابی مسروق و متتحل در نظم من نبینی ایطا و شایگان^(۳) در حالی که سیف، تا بخواهید مرتکب آن می‌شود. برای نمونه در قصیده ۷۰ (ج ۱) خران، زنان، خفتگان و در قصیده ۷۵ خسروان، شاعران، ناکسان، زنان و دیگران را با هم قافیه کرده است، نیز همکاران با طلبکاران (ج ۲، ص ۲۶۱)، کسان، دگران (ج ۲، ص ۲۷۳) و موارد متعدد دیگر.

۱- همان، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳- رشید و طواط. دیوان رشید و طواط. طبع سعید نفیسی. تهران: بارانی، ۱۳۳۹، ص ۳۸۸.

اینک به نمونه‌هایی از ردیف‌های سیف دقت کنیم:

الف - ردیف‌های اسمی و صفتی: خالی، روی تو، سلطان راه، در بهار، از آتش، چه خوشی، رنگ، گشاده، ز دست، از چشمش، در کنار، عشق یار، رو، سخن، در سخن (که از «سخن» تنها دشوارتر است)، مگس، خورشید و ماه، روی، بوسه، گل، ماه، بهشت، شکر، حلقه، رخ تو، پوشیده (صفت، در دو غزل)، گوش، شیرینی (دو غزل)، شکسته، عشق، به بوسه‌ای، سوز (= سوزنده)، هیچ، دست، دستم، وقت خوش، بریدن، تازه، بیرون، دور، خنده، ساخته، بوس، خوش، خشک، مروارید، دُر، گوهر، در وی، خورشید، سایه، آراسته (دو غزل)، مژده.

ب - ردیف‌های فعلی: چون گنجد، تعبیه کرده (!)، عشق می‌باشد، برون است، از آن توست، برگیرم، برخیزی، خوش شود، اثر کند، و می‌رو (بر روی هم)، کرد و رفت، من باز مگیر، سخن گوید، باشد چنین، چون بُود، شرط نیست (!)، چاره نیست، تشکیب، کم نیاید، توان خواست، دوست است، عشق شد، به دست افتد، فرو ریزد، کند روزی، به تو داد، خوش کرد، تازه کن، گل کند، عرضه دار، ایستاده، داشتنی است، نتوان یافتن، باز مانده.

اگر نه همه دست کم اغلب این ردیف‌ها شاعر را به تکلف و گاه هرزگویی و لغوسرایی می‌اندازد و وی را در سخن گفتن محدود می‌کند و به اصطلاح دست او را می‌بندد، ضمن این که کمتر ممکن است هدف اصلی از ردیف با آنها دست دهد.

نتیجه

ماحصل آنچه گفته شد می‌تواند آن بود که سیف فرغانی به‌رغم برخورداری از ویژگی‌هایی شبیه به سعدی، هیچ‌گاه در عرصه ادب فارسی دارای اعتبار و شهرتی هم‌تراز با سعدی نیست. شعر سیف نه در محتوا و نه در صورت به پای شعر سعدی نمی‌رسد. زیرا از نظر محتوا تلقی و برداشت سیف از مفاهیمی چون عشق که محور اصلی و رکن اساسی غزل در شعر فارسی محسوب می‌شود متفاوت با سعدی است و در زمینه شکل نیز شعر سیف از استحکام و استواری سخن سعدی بی‌بهره است. سرانجام گفتنی است که سخن در سنجش این دو سخنور می‌تواند بسیار بیش از اینها باشد ولی همین مایه برای بحث و نتیجه‌گیری

کافی است؛ زیرا اگر مجموع اینها را در نظر آوریم اساساً می‌توانیم گفت که توفیق سیف حتماً به میزانی محدود در برابر سعدی قابل طرح نیست.

منابع و مأخذ

- ۱- اصول نقد ادبی، ترجمه سعید حمیدیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۲- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۳- سنایی غزنوی، ابوالمجد، دیوان سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۱.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: قطری، ۱۳۷۸.
- ۵- فرغانی، سیف‌الدین محمد، دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۶- وطواط، رشید، دیوان رشید وطواط، طبع سعید نفیسی، تهران: بارانی، ۱۳۳۹.

پرتال جامع علوم انسانی